

تاریخ تشکیلات سیاسی و حقوقی در جهان

۱۴

تحول فکری افلاطون و سبب آن

پس از افلاطون نوبت به ارسطو میرسد ارسطو بزرگترین شاگرد افلاطون و شخصیت بارزی است که از آکادمی افلاطون به عالم انسانیت تحویل داده شد .

ارسطو در شهر استاگیراد بدنیآ آمد پدرش طبیب بود پس از تحصیلات ابتدائی چون آکادمی افلاطون را بزرگترین دانشگاه یونان تشخیص داد با نجا پیوست و تا زمان مرگ افلاطون در آن مکتب پرارزش در تعلیم و تعلم و تحقیقات پرداخت و با استعداد و نیروی ذاتی که داشت از افکار و تعلیمات افلاطون جدا گشته استفاده را نمود پس از مرگ افلاطون ارسطو آکادمی را ترک نموده و با اتفاق کرنوکرآت یکی دیگر از شاگردهای افلاطون بشهر اسوس از شهرهای یونان هجرت نمود علت انتخاب شهر اسوس برای سکونت خود آن بود قبلاً دونفر دیگر از پیروان مکتب افلاطون بناهای اراستوس و کرسیکوس قبلاً با آن شهر رفته بودند و با هرمیاس شهریار اطرونه واقع در جنوب خاوری اسوس پیوند دوستی برقرار کرده بودند و زمینه تأسیس دانشگاهی را فراهم نموده بودند هرمیاس شهریار اطرونه که مردی با هوش و فریفته افکار افلاطون گردیده بود با اینکه غلامی آزاد شده بود در اثر فطانت و کاردانی مقداری از کانهای کوهستان ایدنا نزدیک اسوس را خریداری نمود و از این راه ثروت زیادی بدست آورد و با دربار شاهنشاهی ایران روابط دوستی برقرار کرد و از دربار شاهنشاهی ایران بلقب شاهزادگی مفتخر گشت و از همین طریق بشهریاری اسوس و اطرونه رسید هرمیاس علاقه وافری داشت که

شهر آسوس از مراکز علمی بشمار آید از اینرو ورود ارسطو را با آسوس با شهرت علمی که داشت مغتنم شمرد و نهایت تجلیل را از ارسطو نمود حتی دختر خوانده خود بنیاس که دختری شایسته ولایق همسری دانشمندی چون ارسطو بود بعقد ازدواج وی در آورد و دانشگاهی بریاست ارسطو در آسوس تأسیس نمود بطوریکه اشاره شد چون هرمیاس غلام آزاد شده بود و بادر بار ایران هم ارتباطی داشت در محافل سیاسی یونان بخصوص در آتن خوشنام نبود لذا ازدواج ارسطو با دختر خوانده چنین شخصی سوء اثر بخشید و یکی از اسباب و علل محرومیت ارسطو از حقوق مدنی در آتن همین موضوع ازدواج با دختر خوانده هرمیاس بود و بهمین جهت دانشگاه تأسیسی ارسطو هم در آسوس دوامی پیدا نکرد بالاخره ارسطو بجزیره لسبوس (در دریای اژه) پناه برد و در آنجا دو سال توقف نمود و در حال انزوا بمطالعات و تحقیقات خود مشغول بود معروف است بمقدمات کتاب سیاست در آنجا پرداخت این جریان همزمان با کشورگشائی فیلیپ مقدونی بود هرمیاس شهریار اطرونه با فیلیپ طرح دوستی ریخت فیلیپ هم برای آنکه پایگاهی در اطرونه برای حمله بایران بدست آورد دوستی هرمیاس را پذیرفت بالاخره فیلیپ هم پایگاهی در اطرونه با اختیار فیلیپ گذارد این دوستی هرمیاس با فیلیپ وسیله رابطه ارسطو بادر بار فیلیپ گردید فیلیپ ارسطورا برای تدریس و تعلیم و تربیت اسکندر فرزند خود بمقدونیه دعوت نمود ارسطو طبق دعوت فیلیپ بادر بار مقدونیان در پلارفت و چندسالی در آنجا با اسکندر فلسفه آموخت روابط ارسطو بادر بار مقدونیان استقرار یافت ولی هرمیاس بجرم خیانتی که نسبت با ایرانیان کرده بود بدست یکی از سرداران ایرانی کشته شد در ارتباط ارسطو با دربار مقدونیان مورخین تردیدی نکردند لکن چون ارسطو در کتاب سیاست نامی از اسکندر نبرده با اینکه در فصول آن کتاب بتفصیل از پادشاهان و سرداران بزرگ خود نام برده بعضی از مورخین در رابطه استاد و شاگردی ارسطو و اسکندر تردید نمودند ولی ارسطو از نفوذ قدرت مقدونیان استفاده کرد و دانشگاهی در آتن بنام لسیوم تأسیس نمود که بعدها آن دانشگاه بمکتب مشائی معروف گردید زیرا غالباً ارسطو در خیا بانهای دانشگاه که باقی بود قدم میزد و تدریس مینمود از اینرو بمکتب مشائی معروف شد ارسطو بیشتر از تألیفات خود را در این دوره از زندگانی خود برشته تحریر در آورد

ارسطو با نظریه مثل افلاطون روی مبانی علمی مخالف بود انتقاد ارسطو از نظریه افلاطون موجب مزید خشم مردم آتن نسبت بارسطو گردید و همواره در مقام آزار او بودند ولی (انتی بایر) قائم مقام اسکندر در آتن از ارسطو حمایت میکرد و تا زمانی که انتی بایر در آتن حکومت میکرد ارسطو از آزار مردم آتن مصون بود تا اینکه در سال ۳۲۲ میلادی که خبیر مرگ اسکندر بآتن رسید و آنتی بایر هم بدربار مقدونی احضار شد ارسطو دیگر نتوانست در آتن اقامت کند ناچار بجزیره خالیس که خانه مادر او در آنجا بود گریخت و در همان سال در سن شصت و یک سالگی بدرود حیات گفت .

لسیوم پس از آکادمی افلاطون دومین مکتب بزرگ یونانی تلقی می شود ارسطو بالغ بر دوازده سال اواخر عمر خود را در این دانشگاه بتعلیم و تربیت و تحقیقات و تألیفات خود پرداخت بیشتر آثار و کتب ارسطو در این مدت برشته تحریر درآمد چون ارسطو بقدرت مقدونیان و اسکندر از تعرضات سیاسی در این مدت مصون بود تحقیقات و تألیفاتی که در سابق شروع کرده بود در این مدت بانجام رسانید از آن جمله کتاب سیاست که از آثار معروف ارسطو میباشد چون ارسطو در تألیف این کتاب ناظر بافکار و نظریات سیاسی افلاطون و تحولات فکری او میباشد اجمالا مورد بحث قرار میگردد.

کتاب سیاست

برتراند راسل فیلسوف شهیر معاصر راجع بکتاب سیاست مینویسد این کتاب هم دلکش است و هم مهم، دلکش است از آن جهت که تعصبات و معتقدات یونانیان درس خوانده زمان ارسطو را نشان میدهد، مهم از آن لحاظ میباشد که منبع اصول بسیاری است و تا پایان قرون وسطی نفوذ و تأثیر داشته .

کتاب سیاست با توجه بمقالات اساسی کتابهای جمهوریت و زمامدار و قوانین افلاطون که شامل اصول عقاید افلاطون در تعلیم و تربیت و تشکیل اجتماع سالم و فلسفه سیاسی وی در نظام ایدالی و تجربیات و مطالعاتی که دوران سیر تکاملی و عظمت آکادمی افلاطون نموده تألیف گردیده تمام این اصول را ارسطو باز کر شواهد و امثال تاریخی تجربی مورد بحث قرار داده و سعی کرده است در این کتاب یک سلسله اصول منطقی و عملی بجوامع بشری عرضه کند .

ارسطو در کتاب سیاست چنین آغاز مطلب میکند میگوید هر اجتماعی بمنظور خیر وسعادت همگان متشکل میشود نخستین واحد اجتماع بر حسب ضرورت بوجود میآید و آن اجتماع زن و مرد است که ناشی از خصوصیت طبیعی و ذاتی انسانی میباشد چنانچه در حیوانات هم این اجتماع بحکم ضرورت طبیعی موجود است زیرا بقای نسل مرهون این خاصیت طبیعی میباشد .

ارسطو میگوید بحکم طبیعت وصیانت متقابل در نخستین واحد اجتماع یکی فرمانروا و دیگری فرمانبر خواهد بود و بحکم طبیعت آنطرف که نیروی هوش و توانائی بدنی وی قویتر است بردیگری حکومت می نماید از نخستین واحد اجتماع اجتماع بزرگتری بوجود میآید که خانواده نام دارد در آن اجتماع نیز بحکم طبیعت بزرگتر خانواده که قویتر از دیگران است فرمانروا و سایرین متناسب فرمانبر خواهند بود و بحکم احتیاج از اجتماع خانوادههای متعدد اجتماع دهکده تشکیل میشود و بحکم ضرورت در این اجتماع که خدا حکومت خواهد نمود از اجتماع دهکدهها شهرستان و شهر بوجود میآید و بحکم ضرورت و احتیاج شهریار حاکم بر شهرستان که متشکل از دهکدهها میباشد حکومت و سلطنت خواهد کرد روی همین اصل سلطنت در اجتماعات بزرگ از خواص طبیعی اجتماعات بزرگ میباشد زیرا از اجتماع فرمانبرداران يك فرمانروا و از اجتماع فرمانروایان يك شهریار بوجود خواهد آمد .

چون بقای هر اجتماع ملازم با نظاماتی است پس از آن ارسطو بقول شاعر معروف قدیم یونان استناد جسته میگوید هر کس برای اداره خانه خود و زنان و فرزندان قانون میگذارد که طبق اصول آن قانون عمل کنند ارسطو پس از تشریح و تحقیق کامل در باره اجتماعات و ایجاد و وجود شهریار در کتاب دوم سیاست در بخش نهم میگوید مظهر هر اجتماعی دولت است دولت بزرگترین مقامی است که باید برترین قدرتها را در يك کشور برفع اجتماع اعمال کند این قدرت باختلاف انواع حکومتها ممکن است در اختیار یک نفر باشد یا آنکه بدست چند نفر یا در اختیار اکثریت مردم قرار گیرد در هر صورت اگر قدرت دولت در مصلحت و خیر مردم اعمال شود آن حکومت دادگر و

ودرستکار خواهد بود و چنانچه برعکس قدرت دولت در منافع شخصی و بر ضرر ملت اعمال شود حکومت ستمگری و منحرف شناخته میشود .

مبنای حکومت‌های مختلف در عرف سیاست یونان قدیم که پایه و اساس فلسفه سیاسی تا امروز میباشد انواع حکومت‌های مختلف بوجود آمده که بنام‌های مختلفی آن حکومتها در اصطلاح سیاسی نامیده میشود .

انواع حکومتها و بهترین شکل آن به منطبق ارسطو

باید دانست که در تقسیم حکومتها و اصطلاحات آن ارسطو از فلاسفه اقدم خود بخصوص استاد عالیقدرش افلاطون تبعیت کرده و بمقتضای روش کشورها آنرا بسه نوع اصلی تقسیم نموده و چنین آغاز مطلب میکند که دولت مقامی است که برترین قدرت را در يك کشور اعمال میکند این توانائی از دو حال خارج نیست یا آنکه در اختیار يك فرد است آنرا حکومت پادشاهی و با اصطلاح فلسفه سیاسی ما نرشی مینامند و چنانچه این قدرت در اختیار عده باشد نیز از دو حال خارج نیست یا در دست گروه کوچک و عده معدودی است یا آنکه در اختیار اکثریت مردم میباشد بفرض اول با اصطلاح علم سیاست اریستو کراسی یعنی اشرافی است و بفرض دوم در اصطلاح بولیتی است یعنی طبقه متوسط حکومت و قدرت دولت را در دست دارند بنا بر این سه - قسم حکومت اصلی عبارتست از :

حکومت مانرشی (پادشاهی)

حکومت اریستو کراسی (اشرافی)

حکومت بولیتی (طبقه متوسط)

ارسطو طبیعی ترین انواع حکومتها را حکومت مانرشی یعنی سلطنتی میداند . زیرا این نوع از حکومت از طبیعت اجتماع برخاسته همچنانکه در نخستین واحد اجتماعی بحکم طبیعت یکی فرمانروا و دیگری فرمانبر میباشد در هر خانواده بهمان ملاک یکسفر فرمانروا و سایرین فرمانبر خواهند بود و بهمین قیاس کدخدا دهکده و شهریار شهر و پادشاه در يك کشور بوجود آمده است همچنانکه در نخستین واحد اجتماع

فرمانروائی مولود تیزهوشی و لیاقت است همان ملاک در کدخدا و شهریار و بالاخره در پادشاه حکمفرما میباشد این علت موجهه میتواند علت مبقیه قرار گرفته و از قدرت دولت بنفع ملت و عموم استفاده شود پس از آنکه ارسطو این سیستم حکومت را از جمله بهترین حکومتها شمرده میگوید :

بآسانی میتوان دریافت که دولت پادشاهی بر چند نوع است که هیچیک شباهتی با یکدیگر در روش ندارند و نمونه بهترین حکومتها مانرشی را حکومت لاسه دمون مثال میزند میگوید در لاسه دمون شاه خودکامه نیست مگر در زمان جنگ و هنگامیکه از کشورش بدور باشد که در آنحال بر سپاهیانش حکومت مطلق دارد از اختیارات شاه در لاسه دمون رهبری آئینهای دینی و رعایت و حفظ مراسم مقدسه نیز میباشد در اینگونه پادشاهی که نوعی فرمانروائی فردی و همیشگی است حقوق فرمانروائی برای پادشاه مقرر است بدون اختیار مرک و زندگی افراد ملت مگر در زمان جنگ نسبت بسپاهیان چنانچه از شاعر اقدم خود هومر ارسطو این روش پادشاهان را یاد میکند که آکامنون در انجمن نمایندگان مردم انتقاد های ملت را با شکیبائی میشنید اما هنگامیکه در جنگ بود اختیار زندگی و مرگ سپاهیان را در دست داشت چنانچه میگوید اگر کسی را بینم که از کارزار میگریزد هیچ چیز نمیتواند او را از آسیب کرکسان و سگان رهاند زیرا زندگی و مرگش بدست من است پس از آن میگوید این فرمانروائی گاه انتخابی و گاه موروثی میباشد و نمونه دیگری از حکومت پادشاهی را نام میرد که فرقی با حکومت خود کامگی ندارد ولی قانونی و موروثی است در این نوع از حکومت اختیار پادشاه مطلق و بدون قید و شرط است ارسطو رژیم حکومت مطلقه را بیربرها و قوم هلن و ملل آسیائی نسبت میدهد .

ارسطو این نوع از حکومت مطلقه را در مقابل حکومت مانرشی از انواع حکومتهای فاسد می شمارد و اشاره میکند بحکومت پیتاکوس بر مردم میلثانیان و اشعاری از آلسه شاعر معروف و قدیمی یونان نقل میکند که میگوید میلثانیان میهن سیه روز خود را بدست پیتاکوس شوم پی سپردند که هنری جز فسوس کردن آنان در انجمن نمایندگی ندارد پس از این بتعریف نوع دیگری از رژیم سلطنتی میپردازد

و از پادشاهان زمانهای پهلوانی نام میبرد که موروثی و قانونی بوده و برضایت مردم سلطنت میکردند که همواره سرسلسله آنان مردمی نیکوکار بودند و پاداش خود گذشتگی و رشادت در جنگهایی که برای دفاع و عظمت کشور خود همواره نمودند بمقام سلطنت و فرمانروائی کشوری میرسیدند این پادشاهان در زمان جنگ فرمانده سپاه و در غیر زمان جنگ اجرای مراسم مذهبی و اداره کشور را رهبری میکردند و محاکم قضائی کشور را در بعض موارد با قید سوگند و گاهی هم بدون قید تکفل و تصدی مینمودند و غالباً در نوع حکومت سلطنتی پهلوانی نوبت باعقاب و بازماندگان آنان که میرسید آن شایستگی و لیاقت تبدیل بخونسردی و گاهی بخودکامگی میشد و بتدریج موجب نفرت مردم و سبب انقراض سلسله میگردد از آن پس ارسطو بنوع دیگری از حکومت سلطنتی اشاره میکند که تطبیق با حکومت مرکب افلاطون میشود باین توضیح که قدرت پادشاه با توجه بقوانین اساسی کشور اعمال شود که رژیم حکومت ترکیبی از قدرت دولت و ملت بوسیله قوای مقننه بوده باشد در پایان ارسطو میگوید در تمام انواع حکومت سلطنتی نوع اول و آخر قابل تأمل است و میتواند از اقسام خوب حکومت باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی